

بلباس که نیزان فرار کرده و پنهان شده بود و از مشاهده خرابیها و غارت‌هایی که آثار آنها بنظرش میرسید شاه را در هر قدم آب در دیدگان میگشت .

نادر بعد از آنکه از شاه طهماسب رخصت یافت

شکست افغانها در نزدیکی
پرسپلیس و مرگ اشرف ۱۷۳۰ م
که بامضای خود مالیات بگیرد از پی افغانها بجانب جنوب راند و در نزدیکی پرسپلیس با آنها رسید .

و مجدداً مغلوبشان نمود اشرف از شیراز بولایت خود گریخت اما سرما و گرسنگی و خصومت نسکین ناپذیر سکنه ولایاتی که در معبر او واقع بود قوای او را بتحلیل برده و مجبورش ساخت که اسراء و خزاین را بجای گذارد . عاقبت بدست یکی از قبایل بلوچ کشته شد و دوره شوم سلطه افغانها در ایران که هشت سال طول کشید باین ترتیب در ۱۷۳۰ خاتمه پذیرفت .

دوره نادر

تازمان قتل او در سال ۱۷۴۷ م

هر چند نادر شاه تا سال ۱۷۳۶ مسیحی موقع را برای قبول عنوان سلطنت مقتضی ندید ولی از همان سنه ۱۷۳۰ حکمران حقیقی ایران بشمار میرفت . اینجا لازم نیست که از مبداء حقیر و جدالهای ابتدائی او سخن برانیم . شرح آن در تألیفات هانوی و ملاکم و سایر مورخین ایران ملاحظه خواهد گشت .

بی لیاقتی طهماسب
از روز اول معلوم شد که شاه طهماسب پادشاه نالایقی است و تنها اقدام مستقلی که برای ابر از لیاقت شخصاً مبادرت کرد حماه بود که بر لشکر عثمانی نمود و آن نیز منجر بشکستی فاحش شد و تبریز و همدان از دست رفت و در جانوری ۱۷۳۲ معاهده بسیار ناشایسته باتر که بمنعقد ساخت به موجب آن گرجستان و ارمنستان را بعثمانیان وا گذاشت مشروط بآنکه دولت مزبور او را در اخراج روسها از گیلان و شروان و دربندیاری بدهند .

پادشاهی عباس ثالث
نادر با خشم تمام در اگست ۱۷۳۲ باصفهان باز گشت و حیلۀ اندیشیده طهماسب را گرفتار و مجبوس نمود و طفل او را

که در اینوقت بیش از شش ماه نداشت باسم عباس ثالث پادشاه خواند و قبل از هر کارنامه تهدید آمیزی باحمد پاشای بغداد فرستاد و در ماه اکتبر اعلان جنگ داد .

در آپریل سال بعد (۱۷۳۴) نادر بعد از فتح کرمانشاه با هشتاد هزار نفر نزدیک شهر بغداد آمد اما در ۱۸ جولای شکستی باورسید و برای استراحت و تقویت سپاه مجبور شد تا همدان عقب بنشیند، در پائیز شروع بحمله کرد و در جنگی عظیم که در ۲۶ اکتبر وقوع یافت سپاه عثمانی را درهم شکست و تویال عثمان را که جوانی ظریف و باکرای بود بقتل رسانید. شورش را که برای تجدید سلطنت طهماسب مخلوع در فارس مشتعل شده بود خاموش کرده در ۱۷۳۴ به گرجستان لشکر کشید تفلیس و گنجه و شماخی را مسخر نمود و گیلان و شروان و دربند و باکو و رشت را از روسها پس گرفت در سال بعد (۱۷۳۵) مجدداً ترکها را در نزدیکی ایروان شکست داد و شهر مزبور و بلده ارزنه الروم را تصرف نمود.

در نوزدهم سال بعد مطابق ۲۱ مارچ ۱۷۳۶ نادر شاه وفات شاه

انتخاب شدن نادر پادشاهی
عباس ثالث را باعیان لشکر و نمایندگان ملت که انجمن کرده بودند اعلام داشت و آنها را دعوت کرد که در ظرف سه روز

یا شاه طهماسب مخلوع را مجدداً بسلطنت بردارند یا سلطان دیگر اختیار کنند مقصود شخص او که با منظور اغلب سربازان و سران سپاهش مطابقت داشت معلوم بود. واقایت انجمن که میل نداشتند مجبور و روگیر شدند و بالاتفاق تاج ایران را باو تقدیم داشتند. نادر سه شرط قبول نمود (۱) سلطنت در خانواده اش و ورثتی باشد (۲) بهیچوجه از تجدید سلطنت صفویه سخنی بمیان نیاید و هیچکس عضوی از اعضای دودمان مذکور را که مدعی سلطنت باشد یاری و پناه ندهد (۳) صب خانهای سه گانه و تعزیه داری امام حسین و سایر اعمال مختصه بشیعیان موقوف و متروک گردد. شرط اخیر از همه بیشتر بر ایرانیان ناگوار آمد و چون نادر از رئیس علمای روحانی فتوی طلب کرد مشارالیه در کمال بی باکی آنرا «مخالف مصالح مؤمنین حقیقی» معرفی کرد. این جسارت بقیمت زندگانی او تمام شد زیرا که نادر فوراً امر داد اورا خفه نمودند. نادر باین هم اکتفا نکرد و چون بقزوین وارد شد اوقاف را ضبط و عواید آن را بمصرف قشون رسانید و گفت ایران سپاه را بیشتر از اوقاف لازم دارد. در پایان همان سال باعثمانیان عهدی بست و برحسب آن تمام ولایات از دست رفته را مجدداً صاحب شد. در دسامبر همان سال با صد هزار نفر باافغانستان و هندوستان روی آورد و پسر خود رضاقلی را نایب السلطنه ایران کرد.

دوسالی که بعد از این تاریخ پیش آمد (۹ - ۱۷۳۷ م) شاهدبزرگترین فتوحات نظامی نادرشاه بود ، فتح هندوستان تسخیر لاهور و دهلی و مراجعت بایران با غنیمتی جنسی و نقدی که از اموال هندیان و از گون بخت بدست آمده و هانوی^۱ مقدار آن را ۸۷۵۰۰۰۰۰ لیره تخمین میزنند در این دو سال افتاد .
 در سنه ۱۷۳۸ قندهار و کابل و پشاور را بتصرف در آورد
 در اوائل سال بعد ، از رود سند گذشته لاهور را تسخیر نمود
 و در فبراری ۱۷۳۹ سپاه محمد شاه را که تقریباً مرکب از
 دویست هزار نفر مرد جنگی بود در دشت کرنال درهم شکست ،

**فتح نادر در
هندوستان
۱۷۳۷-۱۷۳۹ م**

دهلی بدون جنگ بچنگ آمد اما چند روز بعد شورشی اتفاق افتاد و جمعی از سپاهیان ایران تلافی شد نادر بانتقام آنها فرمان قتل عام داد و از ساعت هشت قبل از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر که مدت کشتار بود ۱۱۰۰۰۰ نفر بقتل رسید . نادر هرگز توقع نداشت که هند را در تصرف خود نگاهدارد پس از برداشتن غنیمت عظیمی که میزان آن فوق‌العاده کور شد تاج و تخت را بمحمدشاه برگشته بخت و گذاشت و او را بیم داد که در صورت لزوم مراجعت خواهد کرد . در ماه می بایران بازگشت و در راه برای تنبیه ازبکیه خبوه و بخارا از خط سیر خود منحرف شد و در ۲۸ نوامبر ۱۷۳۹ بخارا را بتصرف آورد .

در غیاب نادرشاه رضاقلی طهماسب بدبختی را با بیشتر اعضاء خانواده اش در سبزواری کشته و شروع باظهار این آرزو کرده بود که پس از مراجعت پدر هم مقام خود را از دست نداده سلطنت را علی‌الدوام برای خود نگاه خواهد داشت

چون نادر را خبر دادند که پسر قصد جان تورا دارد فرمان داد

او را از حلیه بصر ساری کردند اما بعد از این ابراز شقاوت

بخت و اقبال حیرت انگیزی که همراه نادرشاه بود او را ترک

گفت ، بی رحمی روز افزون و ظلم و جور و حرص و از همه مهمتر قصد برقرار کردن

مذهب تسنی در ایران رفته رفته او را منفور ساخت ، از جمله تجدید او ترجمه قرآن

**طغیان رضاقلی
و کورشدنش**

(۱) انقلاب ایران جلد دوم ص ۱۸۸ خسارت هندوستان را در یکصد و بیست میایون بوند

تخمین زده و عدد تلفات را دویست هزار نفر مینویسد (ایضاً صفحه ۱۹۷)

و تورات و انجیل بزبان فارسی بود توراة و انجیل را که جمعی از عیسویان به ترجمه آن مأموریت داشتند امر داد در طهران برایش قرائت کردند و در حین استماع از روی استهزاء آن را نأویان و تفسیر نمود و گفت **نادر نادر نسبت بدین** در موقع فرست و حجاب (شاید بتقلید اکبر) دین جدیدی تشریح خواهد کرد که جانشین دین یهودی و مسیحی و اسلام باشد . ۱ نقشه‌های نظامی هم بی تأثیر گردید . جنگی که بالنگری ها در سنه ۲- ۱۷۴۱ کرد نتیجه نبخشید و در حرب عثمانیان که در سنه ۱۷۴۳ آن سرگرم شد نتوانست موصل را بگیرد و از اینجهت اورا مغلوب باید شمرد . انقلابی که در فارس و شروان بظهور رسید با اشکان تمام و خونریزی بسیار تسکین یافت . عذاک شورش طایفه قاجار را در استراباد در سنه ۱۷۴۴ فرونشاند و در آگست ۱۷۴۵ تر کهارا در حدود ایروان شکست داد و در ۱۷۴۶ ساجی کامیابانه نمود . سال بعد نادر شاه بکرمان رفت و خسارات و خرابی بسیار باین ولایت رسانید و از آنجا بجانب مشهد راند در آخر می ۱۷۴۷ بآنجا وارد گشت ، در اینشهر خیالی فاسد برای او پیدا شد که تمام سرداران و سربازان ایرانی خود را بقتل رساند (زیرا که اکثر قشون او از تر کمان و از بک یعنی سنیها بودند) اما یکنفر غلام گرجی این راز را نزد بعضی از سرداران ایران فاش کرد و آنها هم عزم کردند که بر طبق مثل دلپذیر فارسی « پیش از آنکه بر آنها چاشت کنند بر وی شام خورند »

قتل نادر ۲۰ جون ۱۷۴۷

یکنفر صالح بیک ۲ نام با چهار نفر همدست خود شبها هنگام وارد خیمه نادر شده مملکت خود را از شخصی که هر چند در بدو امر و بر حسب ظاهر ایران را از یوغ افغان خلاص کرد اما در آن موقع رفتاری دهشتناک و بد عاقبت پیش گرفته بود رهائی بخشید در وقت مرگ نادر شاه شصت و یکسال داشت و یازده سال و سه ماه سلطنت کرده بود (۱۷۳۶-۴۷)

(۱) رجوع شود بتاریخ ایران سر جان مالکم چاپ ۱۸۱۵ جلد دوم ص ۱۰۴ (۲) مطابق تاریخ بعد نادر به چاپ اسکارمان در لندن ۱۸۹۱ صفحه ۱۵ و مابعد) که بتفصیل تمام از این مسئله سخن میراند چهار نفر سردار موسوم به محمدخان قاجار - موسی بیگ اششار - خواجه بیگ کنند زلو و محمد صالح خان با هفتاد نفر جوان داوطلب وارد سیسه بودند اما فقط چهار نفر جرأت ورود بجادر نادر شاه را داشته‌اند قتل نادر در یکشنبه ۱۱ جمادی الثانیه ۱۱۶۰ (مطابق ۲۰ جون ۱۷۴۷) واقع گردید .

نوه اش علی قلی خان مقرب عادل شاه جانشین او گشت
هرج و مرج بعد از
وفات نادر
اما سال بعد برادرش ابراهیم او را مغلوب و مقتول

ساخت یکسال پس از آن او نیز بنوبه خود در دست
یکی از هواخواهان شاهرخ نوه نادر شاه کشته شد شاهرخ پسر رضاقلی خان بدبخت
و از بطن یکی از شاهزاده خانمهای صفوی یعنی دختر شاهسلطان حسین بود در
اینموقع بر تخت جلوس ~~کرد~~ جوانی و جمال و رحم طبیعی^۱ و خاق خوش
هیچکدام او را از بخت بد حفظ ننمود و قلیل زمانی بعد از جلوس سید محمدنامی
که از جانب مادر بشاهسایمان ثانی از سلاطین صفویه می پیوست او را کور و معزول کرد.
سید نیز بنوبت خود مقتول شدائد و بی قانونی عمومی شد که در این دوره بر
ایران حکمفرمائی داشت. شاهرخ دوباره تاج بر سر نهاد اما دیگر بار معزول و باز
منصوب گردید و در مشهد اسمآبادشاه خراسان شد. این ولایت را احمد خان ابدالی
بانی دولت حالیه افغانستان (که بعد ها باحمد شاه درانی معروف گردید) قبل از
بیرون رفتن از ایران استقلال اسمی بخشید تا میان ایران و مملکت او یکقسم مانع
و حائلی باشد. بقیه ایام سلطنت شاهرخ اعمی که قریب پنجاه سال طول کشید و تا
۱۷۹۶ ادامه یافت بدون هیچ واقعه و سانحه طی شد.

سلسله زندیه (۱۷۵۰ - ۱۷۹۶)

سرجان ملکم گوید^۲ تاریخ ایران از وفات نادر شاه تا زمان
آغا محمد خان هیچ نکته برجسته در نظر ما عرض نمیدهد
اخلاق حسنه کریمخان
زند

مگر حالات زندگانی کریمخان زند مورخی که عهد فرخنده
این پادشاه را با دوره سلطنت سابقین و لاحقین او مقابله نماید همان حالت را احساس
خواهد کرد که یکنفر پس از سفری پر مشقت بولایتی آباد و مأمون از حوادث
و پر عیش و عشرت برسد. شرح اعمال شخصیکه در طبقه پست تولد یافته و بدون
هیچ جنایتی بالاترین مقام رسیده و قدرت خود را با عدل و نصفتی کامل بکار برده باشد
در چنان عهدی بقدری عجیب است که همان انسانیت و عدالت خواهی کریمخان
مگر در غرابت با او برابری کند.

(۱) تاریخ ملکم جلد دوم صفحه ۱۱۹ (جلد دوم صفحه ۵۸ از ترجمه فارسی مترجم) (۲) جلد دوم ۱۱۵

حکمران زند شیراز را مقر سلطنت خود ساخت و در آبادی و تزیین آن کوشش بسیار نمود چنانکه امروز هم نام وی در آن شهر با احترام برده میشود. کریمخان هیچوقت بر سر تاسرا ایران حکمفرمائی نکرد و ابداً عنوان پادشاهی بر خود نهاد و بنام وکیل یا نایب السلطنه قناعت نمود. در بدو امر وی و یکی از رؤسای بختیاری موسوم بعلی مردان خان مشترکاً نایب السلطنه شخصی شدند که «راست یادروغ

دور قیب کریمخان

اورا نوه شاه سلطان حسین میگفتند»^۱ و بنام او اصفهان را گرفتند و در آنجا بر تختش نشاندند. بعد از قلیل مدتی علی مردان خان کشته شد و کریمخان حکمران حقیقی ایران جنوبی گردید. رقبای او یکی آزاد افغان بود که در شمال غربی و آذربایجان مستقر داشت دیگر محمد حسن خان پدر آغامحمد خان قاجار پسر فتحعلی خان که نادر در ابتدای ظهور خود او را بقتل رسانید محمد حسن خان در اینوقت بر ولایات ساحل بحر خزر مسلط بود.

آزاد نخستین رقیبی بود که از رأس مثلث رقابت برداشته شد. این شخص بدو کریمخان را مغلوب و مجبور نمود نه تنها

حذف شدن آزاد افغان از جمع رقبیان

اصفهان بلکه شیراز را هم تخلیه کند. اما هنگامیکه بی محابا در تنگه کماربیج یا کمارج از دشمن تعاقب میکرد بدام افتاد و گروهی از پیروان خود را از دست داد و خود فرار کرد و پس از پناه بردن به پاشای بغداد و هراکلیوس پادشاه گرجستان عاقبت «خود را بدام قوت کریمخان انداخت شاه زند ویرا نوازش بسیار نمود و در میان درباریان خویش نخستین مرتبه را بوی ارزانی داشت و چنان ابراز اطمینان و اعتماد کرد که رقیب منافق را محب موافق ساخت»^۲

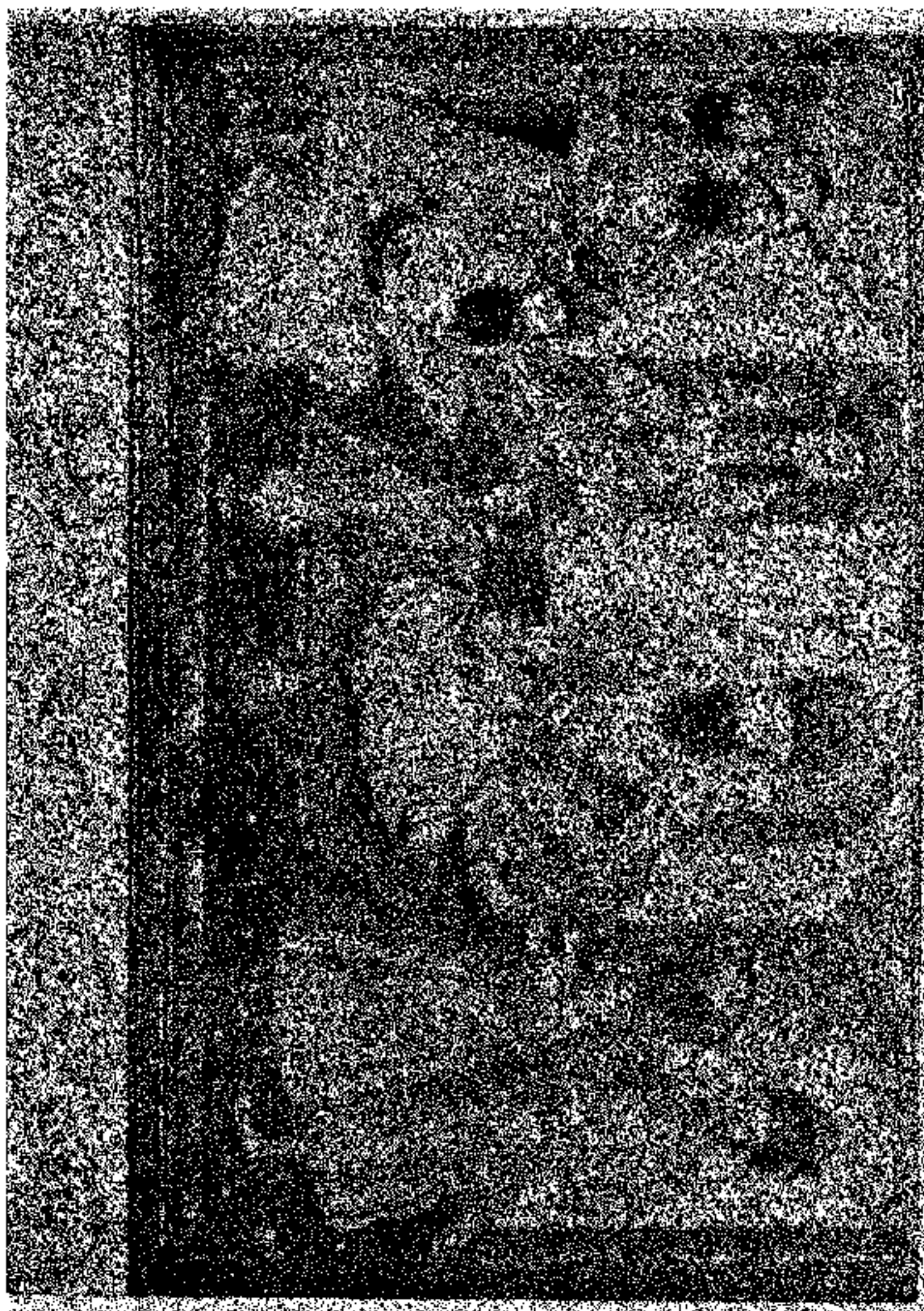
در ۱۷۵۷ تقریباً چهار سال بعد از جنگ کماربیج کریمخان خلبه کریمخان بر رقیب قاجار خویش

ورد حمایه شخصی از طرف رقیب دیگر خود محمد حسنخان قاجار شد ولی مشارائیه بعد از کامیابی بدوی بداخله مازندران رانده گشت و بعد ها بدست سردار کریمخان موسوم بشیخعلی خان در ۱۷۶۰ مغلوب و مقتول گردید. از اینوقت تا سال ۱۷۷۹ که بیک اجلاس در رسید کریمخان رسماً بر

(۱) ر. ج. . واتسن تاریخ ایران ص ۴۴ (۲) رجوع شود بجلد دوم ص ۱۲۵ تاریخ سرجان ملکم. دو صفحه قبل از صفحه مذکور حاوی شرح دقیقی است از جنگ کماربیج که دونفر از اشخاص حاضر واقعه برای مؤلف نقل نموده اند.



روزوی صلحه ۱۱۴



روبروی صفحه ۱۱۵

تمام ایران حکمرانی داشت باستانی خراسان که شاهرخ اعی بدون هیچ خطری برای همسایگان خود اسماً در آنجا سلطنت میکرد. مهمترین لشکر کشی های عهد این پادشاه انتزاع بصره بود از دست عثمانیان در سال ۱۷۷۶.

صادق خان برادر کریمخان که فاتح بصره بود تا وفات برادر
فتح بصره بدست
ایرانیان
بر آنجا حکمرانی داشت ولی در اینموقع بصره را به عثمانیان
گذاشته خود بایران آمد و در نزاع خانوادگی و برادر کشی
های آن ایام شرکت نمود^۱

«اگر ماخذ مقایسه را نتیجه بعدیه قرار بدهیم مهمترین واقعه ای که پس از وفات کریمخان اتفاق افتاد همانا فرار آغا محمد خان قاجار است که چندین سال محبوس و تحت نظر در شیراز میزیست»^۲ در ایام طفولیت فرمان عادل شاه^۳ نوۀ نادر او را مقطوع النسل کرده بودند و از اینجهت مشارالیه را آغا می نامند که مخصوص خواجگان است. بعد از شکست و وفات پدرش محمدحسن خان در سنه ۱۷۵۷ مشارالیه بدست کریمخان افتاد که وی را بشیراز آورد.

اما در کمال رأفت و عطوفت با او رفتار مینمود و تا حدی که باحالت محبوسیت او مناقضت نداشت نسبت باو اظهار فتوت و مروت میکرد. حتی باو اجازه داده بود که در اطراف شیراز آزادانه شکار کند بشرط آنکه شبها قبل از بسته شدن دروازه شهر باز گردد. چون در عصر ۱۳ صفر ۱۱۹۳ (۱ مارچ ۱۷۷۹) بشهر مراجعت مینمود. خواهرش که از ساکنین عمارات سلطنتی بود او را آگاهی داد که کریمخان در حال نزاع است، آغا محمد خان یکی از مرغان شکاری محبوب خود را رها کرد و فرار آن را بهانه قرار داد که شب در خارج شهر بسر برد بامدادان دو ساعت بعد از سحر^۴ چون شنید که کریمخان نفس آخرین را کشیده است اختلال اوضاع را غنیمت دانسته بجانب شمال راهسپر شد و چنان بسرعت طی مراحل کرد که روز سوم خود را باصفهان رسانید^۵ سپس بداخله مازندران

(۱) تاریخ زندیه تألیف عایرضا دیده شود (چاپ ارنست بیرلین ۱۸۸۸) صفحه ۸ (۲)
سرجان ملکم جلد دوم صفحه ۱۵۷ (۳) ایضاً ص ۲۶۳ (۴) تاریخ زندیه صفحه ۶
i. l. (۵) تاریخ سرجان ملکم جلد ثانی صفحه ۱۵۸

راند و آن ولایت را مرکز اقداماتی کرد که بعد از پانزده سال منجر بانهدام
دودمان زندیه و تصرف سلطنت و قدرت شد .

در اینجا لازم نیست که برادر کشی های خوانین زندیه را شرح بدهیم که
چگونه در ظرف ده سال (۱۷۷۹ - ۸۹) ریشه قدرت سلسله زندیه برون آمد و
چگونه در طی این مدت آغامحمد خان با خویشان داری باور نگرینی و دقت
نظر سیاسی خود قوای قاجاریه را متحد و مرتبط میگرد .

در همان سال وفات کریمخان چهار نفر از خانواده او یکی
جانشینهای کریمخان پس از دیگری بر تخت سلطنت بالا رفتند از ایقرار: پسرش

ابوالفتح - نوه اش علیمراد - پسرش محمد علی - و برادرش صادق ، علیمراد
که مجدداً سلطنت رسید در تاریخ ۱۷۸۲ صادقخان را با تمام اولاد او غیر از جعفرخان
قتل رسانید ، خود علی مراد هم در جانوری ۱۷۸۵ در مورچه خوار اصفهان وفات
یافت و جعفر بجای او نشست تاریخ جارس جعفر را حاجی سایمان کاشانی متخصص
بصباحی^۱ در این ماده تاریخ بدیع ذکر نموده است .

مطابق سال جالس مبارک میهن
نوشت كلك صباحی از قصر سلطانی
حروف قصر سلطانی (۵۵۰) است چون (۳۵۵) را که عدد علیمراد است از آن
تفریق نمائیم ۱۹۵ میماند و پس از آنکه عدد جعفر خان را که ۱۰۰۴ است بر
آن بیفزائیم ۱۱۹۹ میشود که تاریخ واقعه است و با ۱۷۸۵ میلادی مطابقت میکند .

جعفرخان در ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۰۳ (۲۳ جانوری ۱۷۸۹)
لطیفعلی خان آخرین کشته شد و پسرش که همان لطیفعلی خان زیبا و بدبخت باشد بجای
سلطان سلسله زندیه او نشست سر هار فور دجانس بریج از شخص و جمال او شرح

دلپذیری میدهد^۲ که ذیلا نقل میشود: « اگر وقایع عهد سلطنت و مصائب وارده
و بدبختی های لطیفعلی خان را پیش از اندازه موهول شرح میدهم امید است که
خواننده مرا عفو کند . وقتی که بر تخت نشست نسبت بهن محبت و توجه بسیار
ابراز داشت و چون متواری و فراری بود این افغانار نصیب من شد که در زیر

(۱) تاریخ زندیه صفحه ۲۴-۲۵ (۲) صفحه (CXI) از کتاب سلسله قاجار و غیره .
سر . ج . ه . بریج Sir Il. g. Bridges « شیراز را نخستین بار در ۱۷۸۶ دیدار کرد »

چادر محقری با وی بر یک نمودن بنشینم! خصال پسندیده اش او را در چشم رعایا عزیزتر
میساخت. شجاعت و ثبات و جرأت و چالاکی که در ایام بدبختی از خود بروز میداد
مضمون قصاید و غزلیانی است که تا زبان فارسی باقی باشد ممکن است بماند. در
روزگار عزت و نعمت مردانه و دوست داشتنی و دلربا و در او ان بدبختی و مصیبت بقدری
بزرگوار و جدی بود که طبیعت بشری کمتر بآن پایه تواند رسید. جوانی با بهت و
خونسرد و ثبات قدم بود این واقعه که وجودی بآن شریفی که امید و افتخار مملکت
خود بود بدست شخصی که باو اعتماد و اطمینان داشت بیفتد - و با تحقیر و اهانتی
که هر انسانی را می لرزاند روزگارش پایان برسد - و پسر کوچکش از آلت
رجولیت محروم گردد - و دخترانش بحجله خاند سپرده شوند - و ناموس و شرافت
زنش برباد رود تمام اینها تقدیر خداوندی است که اگر چه ما نمیتوانیم در مقابل
محکمه پروردگار از آن شکایت و با آن معارضه کنیم ولی رخصت دادیم که بنظر
عبرت بآن بنگریم .»

اسباب خوشوقتی است که چنین مدح بیغرضانه از لطفعلیخان
ببچاره که در میان سلاطین ایران آخرین پهلوان ناکام محسوب
میشود برای ما مانده است زیرا مورخینی که احوال او را
نوشته اند طبعاً پس از کامیابی رقیب سخت گیر و عدوی خون آشام او آغا محمدخان
بنوشتن مبادرت ورزیده اند بنابراین احساسات و عقاید حقیقی آنها هر چه بوده
جرأت نداشته اند که کلمه مساعدی در مدح پادشاه مقتول بر قلم برآند چه در اینصورت
گرفتار غضب آن قیصر بیرحم میگشتند هر چند سلسله زندیه دوامی نداشت اما شرافت
شروع شد و با شرافت پایان رسید شخص اول این سلسله یکی از بهترین و آخرین
مردان آن طایفه یکی از شجاعترین طبقات عریض و طویل سلاطین ایران بوده اند .۱

سلسله قاجاریه از ۱۷۹۶ بعد

چون تفصیل تمام تاریخ قاجاریه در دسترس خوانندگان انگلیسی هست اگر

۱- در صفحه ۱۱۳ سطر اول و صفحه ۱۱۵ سطر ۱۱ و صفحه ۱۱۶ سطر ۹ بجای لفظ
نوه برادرزاده صحیح است و در صفحه ۱۲۵ سطر ۲۲ نیز صحیح است (مصحح)

ما بخواهیم آنرا خلاصه کنیم در این کتاب بی تناسب و غیر لازم خواهد بود .^۱
 آغا محمد خان تا سال ۱۷۹۶ رسماً تاج پسر تهاد و در سال بعد بقتل رسید از
 اینقرار فقط پانزده ماه دیهیم پادشاهی ایران را بر سر داشت^۲ اما عملاً ابتدای سلطنت او را
 باید از روز وفات کریمخان یعنی سال ۱۷۷۹ دانست و از «خود همیشه میگفت تا
 تمام ایران نیانی که در داخله سرحدات قدیمه مملکت مسکن دارند باطاعت من سرفرود
 نیاورند نام پادشاهی بر خود نخواهم نهاد»^۳ باین لحاظ فقط بعد از تسخیر گرجستان
 راضی شد عنوان شاهی را پذیرد سر جان ملکم صورت و سیرت او را با کمال قدرت
 قلم در این عبارت بیان کرده است :^۴ آغا محمد خان در شصت و سه سالگی
 کشته شد زیاده بر بیست سال در اثنای بلاد ایران فرما روا بود اما مدت
 قلیلی بلامعارض در تمام خطه ایران حکمرانی کرد . اندامش چنان لاغر و باریک
 بود که از دور پسری چهارده یا پانزده ساله مینمود . چهره بی موی ضعیفش به
 صورت چین خورده پیر زنی شباهت داشت و صورتش آنکریچه هیچوقت مطبوع
 نبود هنگامیکه ابر غضب بر آن سایه می افکند (و این حالتی بود که غالباً او را
 دست میداد) کیفیتی مهیب می یافت . خود نیز این نکته را میدانست و از اینجهت
 نمیخواست هیچکس باو نگاه کند . در عنوان شهاب در حق او عداوتی سخت
 کردند چنانکه گویی رفتار و کردار بقیه زندگانش مبتنی بر تذکر آن ایام فلاکت

(۱) کتاب سلسله قاجاریه ترجمه از متن خطی فارسی (لندن ۱۸۴۳) تالیف سرهزرفورد
 جانس بریج با یک مقدمه بسیار نفیسی که از صفحه III تا صفحه LXI فرایگیرد متن کتاب اصلی
 موسوم بماتر السلطانیه در رجب ۱۲۴۱ (مارچ ۱۸۲۶) در توریز چاپ گشته و بوقایع این
 سال ختم میشود اما ترجمه بریج Brydgos تا سنه ۱۲۲۶-۲۱۸۱۱ میرسد و مخصوصاً در قسمت
 اخیر با متن جایی مزبور خیلی تفاوت دارد تاریخ سر جان ملکم بوقایع سال ۱۲۳۰/۱۸۱۴
 منتهی میگردد . کتاب عالیقدر ر . ج . واتسن Watson بسال ۱۸۵۷-۸ خاتمه می یابد
 تاریخ ایران سریرسی هولسورت سائیکس که از همه مؤخر است (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) تا
 سالی که بچاپ رسیده است کشیده میشود . (۲) او نیز مثل نادر در دشت مغان در
 بهار ۱۷۹۶ تاجگذاری کرد و در ۱۷ جون ۱۷۹۷ مرگش فرارسید . (۳) تاریخ ملکم
 جلد دوم صفحه ۲۸۷ انگلیسی (۴) ایضا صفحه ۳۰۰-۳۰۲

و روزگار بدبختی و خطا کاری بود. نخستین هوس او میل بقدرت و دوم هوس خست و لذامت و سوم انتقام بود. در این سه هوس افراط میکرد و هر يك از آنها متمم دیگری محسوب میشد اما دو هوس اخیر و قتیکه با شهوت اقتدار مصادف میشدند خود را کنار کشیده و راه را برایش باز میگذاشتند و در شناسائی اخلاق و احساسات دیگران قدرتی بکمال و در اخفای سرایر خود مهارتی بینهایت داشت و بهمین دو سبب بردشمنان خویش مظفر و بر آرزوهای خود کامیاب شد در مناسبات خود با خصم تا کار بحیلت از پیش پیرفت بزور توسل نمی جست و در میدان جنگ تدبیرش بیش از شمشیر تأثیر می بخشید. وقتی که از معتمدترین و لایقترین وزرائش سؤال شد که آگاه محمدخان خود بنفسه شجاعتی داشت یا نه جواب داد: « در دلبری او شکای نیست. اما بخاطر ندارم که مجاز و فرصتی برای ابراز شجاعت پیدا کرده باشد سرش هر گز برای دستن کاری باقی نمیگذاشت »

بعد از آغا محمدخان برادر زاده او فتحعلیشاه که مردی

فتحعلی شاه

۱۷۹۷ - ۱۸۴۴

مطیع زنان و طالب کثرت اولاد بود^۲ بساطت رسید.

مشارالیه شخصی مهمان و شیم و خارج از اندازه مفتون زیبایی

صورت و ریش بلند خود بود اما طبع خونخوار نداشت (یعنی نسبت بمعوی مرحومش) و میگویند که هر چند علی ان رسم مجبور بود در موقع سیاست بد کاران حاضر شود ولی همیشه صورت را بر میگرداند تا حالت احتضار محکوم بدبخت را نبیند. قدری در شاعری دست داشت و غزلیات بسیار بتخاص خاقان از وی باقی است.

(۱) اشاره بحاجی ابراهیم خان است که عقیده مذکور را سر جان ماکم از خود او شنیده است.

(۲) مطابق مندرجات نسخ الزواریخ عدد اولاد فتحعلیشاه در ۲۷ سالگی که پس از بلوغ او

میگذشت از پسر و نوه بدو هزار بالغ میگردید و مؤلف تاریخ مزبور گوید اگر در بیست و

یکسالی که از رحلتش تا حال تحریر میگذرد زنده میماند اولاد و احفادش بده هزار میرسید

بنا بر حساب مورخ مذکور ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بعد از خودش در قید حیات بودند و ۲۹۶ نوه

ذکور و ۲۹۲ نوه انات و ۱۵۸ زن داشت که از بطن آنها طفل بوجود آمد بود رج . ج .

وانسن در تاریخ ایران خود (صفحه ۲۶۹) فرزندان او را ۱۵۹ میفریسد . علی ای حال

عدد آنها بقدری زیاد بود که عبارت فارسی معروف را « شتر و شیش و شاهزاده همه جا پیداست

تائید مینماید .

از نظر سیاست مهمترین وقایع ایام سلطنت او رقابت انگلیس و فرانسه بود. از جانب انگلیس هیئت هائی بریاست ملکم و هارفرد جانس بریج و از طرف فرانسه ژوبر و ژنرال گاردان (۱۸۰۰ - ۱۸۰۸) بایران آمدند خطر روز افزون روسیه بمعاهدات مصیبت بار گاستان (۱۸۱۳ م) و ترکمان چای (۱۸۲۶ م) منجر شد و جنگ با عثمانی (۱۸۲۱) در سنه ۱۸۲۳ بمعاهده ارزنة الروم خاتمه یافت. سایر سوانح مهمه این سلطنت بقرار ذیل است: خواری و مرگ حاجی ابراهیم خان و ریشه کن شدن خانواده او در حدود سنه ۱۸۰۰^۱ و قتل گریبایدوف و روسهای مقیم طهران در ۱۱ فبراریه ۱۸۲۹^۲ و وفات نا بهنگام عباس میرزا فرزند شاه در سن ۴۶ سالگی ۱۸۳۳. پدرش فقط قریب یکسال بعد از او زنده ماند و بسن ۶۸ سالگی در ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ بدرود زندگانی گفت و ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بعد از خود بجای گذاشت که بر مرگ او سوگواری کنند.

جانشین فتحعلیشاه نوه اش محمدشاه پسر عباس میرزا شد که در ۳۱ جانوری ۱۸۳۵ تا جگگذاری نمود محمدشاه را دو رقیب و مدعی بود یکی عمویش ظل السلطان دیگر برادرش فرمانفرما

محمد شاه
۱۸۴۵ - ۱۸۴۸

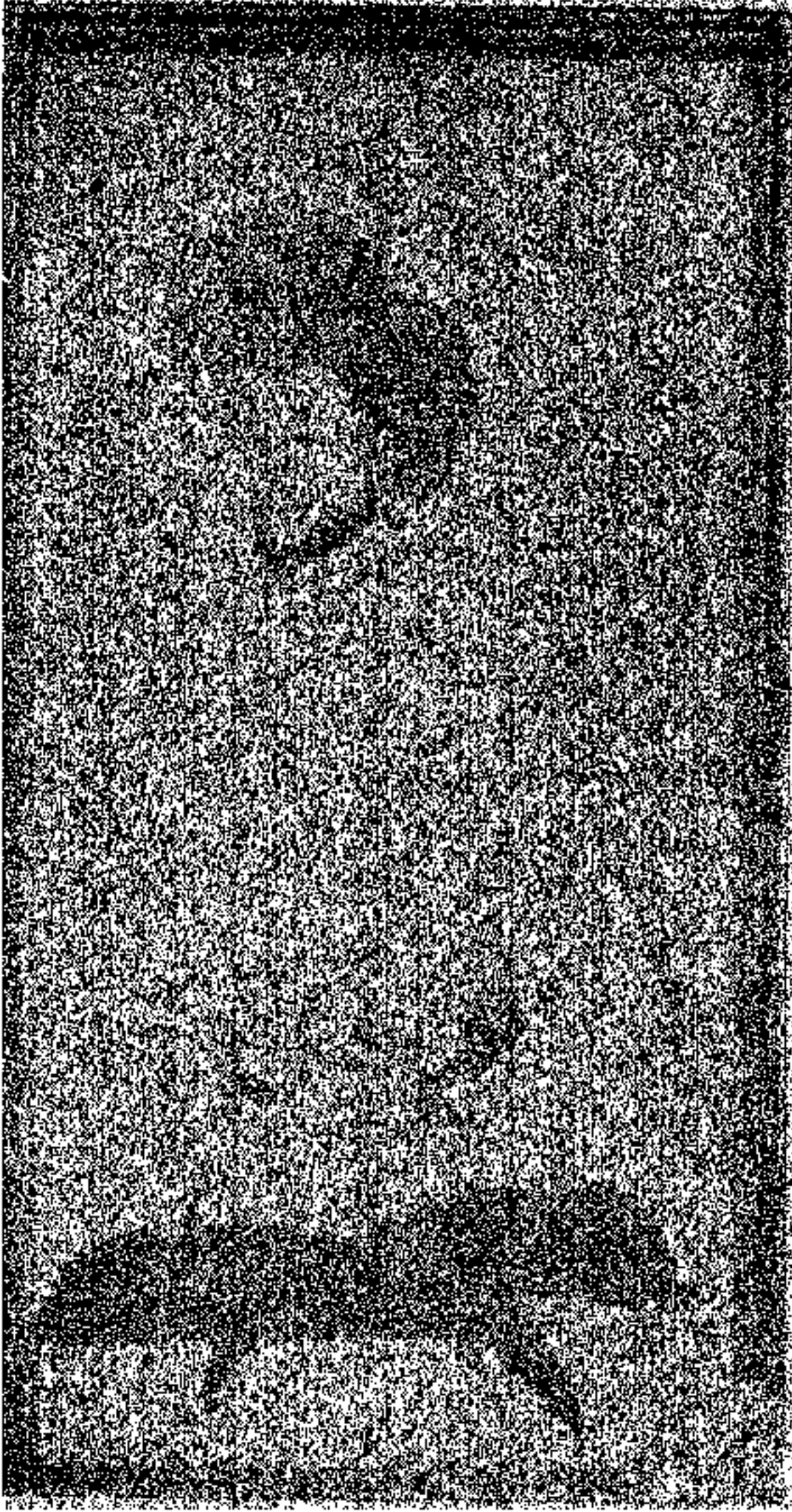
این رقبا را لشکر ایران بسرداری سرهانی ایندسی بتون Sir Henry Lindsay Bethune بدون مشکلات بسیاری مقهور کرد و هر چند شاه جوان حق داشت که از انگلیس و روس متشکروممنون باشد که اسباب عروج او را بر تخت سلطنت فراهم ساختند اما اینکه همسایگان توانای مزبور بطریق فوق در کار ایران شروع بمداخله نمودند علامت مشنوم و سابقه خطر ناکی برای ایران شد. در همین سال عزل و قتل میرزا ابوالقاسم معروف بقائم مقام^۳ که قویترین وزیر پادشاه بود و هنوز هم هموطنانش او را ابلیغ مترساین میداند اتفاق افتاد بعد از او حاجی میرزا آقاسی معروف صداعظم شد که

(۱) رجوع شود به ج. ۰ واتسن (تاریخ ایران صفحه ۱۲۸ - ۱۲۹)

(۲) ایضا صفحه (۲۴۷ - ۲۵۶) (۳) پدرش میرزا عیسی فراهانی هم همین لقب را داشت راجع بهر دو شخص مذکور در جلد دوم مجمع الفصحاء صفحه ۸۷ و ۴۲۵ شرحی مستور است. در ضمن ذکر نشر نویسان عهد قاجاریه نسبت بمقام ادبی او شمه مذکور خواهد شد رجوع



رو بروی صفحه ۱۲۰



روپوي صفحه ۱۲۱

هنوز هم حکایات مضحك نسبت باو در ایران شایع است^۱ راجع بمحاصره طولانی و بی نتیجه که ایرانیان از هرات نمودند و رقابت روس و انگلیس که بآن سبب ظهور یافت چیزی لازم نیست گفته شود؛ همچنین در باب سر . ج . ماک نیل که از ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۱ وزیر مختار انگلیس در ایران بود و در این سال احضار شد و منازعات عثمانی و ایران در خصوص تعیین حدود در ۱۸۴۲ و قتل عامی که عثمانیان در سال ۱۸۴۳ از ایرانیان مقیم کربلا کردند سختی نمیرانیم. این وقایع را ر . ج . واتسن و سایر مورخین ایران بتفصیل نگاشته اند و از نقطه نظر ما هیچیک باندازه شورش اسمعیلیه در ۱۸۴۰ و ظهور مذهب بایه در ۱۸۴۴ جالب توجه نیست .

راجع باصل طایفه اسمعیلیه یا سبعیه و عقاید آنها نکاتی در جلد

اول^۲ این کتاب مندرج است و اضمحلال آن سلسله بدست هلاکو

اسمعیلیه در
قرون جدیده

خان در وسط قرن سیزدهم میلادی مجدداً در جلد دوم سمت

تحریر پذیرفته است^۳ اما هر چند در ایران قوت آنها روی بضعف نهاد بکلی مضمحل

نشدند و گاه در صفحات تاریخ ایران ظهوری داشته اند در جلد قاجاریه ناسخ التواریخ

اشارات بسیار بآنها دیده میشود، اول در ضمن وقایع سال ۱۲۳۲-۱۸۱۷ که مربوط

است بمرگ شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسنخان که در آن اوان در یزد ریاست

طایفه را داشته است . در عهد زندیه ابوالحسنخان حکمران کرمان بوده و پس از انفصال

در محلات قم عزت گوید . پس از آن بسیار او از هند و آسیای وسطی مالیات و نذر و نیاز

میفرستادند میگویند اشخاصیکه نمیتوانستند شخصاً ارمغان و نذر خود را بخدمتش

بیاوند آنها را بدریا می افکندند باین اعتقاد که بدست امامشان خواهد رسید . اما

در صورت امکان بحضور امام شتافته و ثواب و افتخار میدانستند که شخصاً او را خدمت

نمایند ، حتی بنو کوری و غلامی او تن در دهند .

(۱) رجوع شود بکتاب گوینو موسوم به ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای وسطی (جلد دوم

پاریس ۱۸۶۶ صفحه ۱۶۰ - ۱۶۶) و کتابی که من بعنوان « یکسال در میان ایرانیان » نوشته ام

(صفحه ۱۱۶-۱۱۷) شمه از اخلاق او را ر . ج . واتسن در تاریخ ایران خود صفحه ۲۸۸-۲۸۹

ذکر کرده است . (۲) تاریخ ادبی ایران جلد اول صفحه ۳۹۱-۴۱۵ و غیره (۳) ایضا

پسرش شاه خلیل الله محل اقامت خود را در یزد قرار داد اما
 قتل شاه خلیل الله
 پس از دو سال توقف در نزاعی که میان اتباع او و شیعیان آن
 ۱۸۴۲ - ۱۸۱۷

شهر بتحریرک ملاحسین نامی واقع شد بقتل رسید شاه محبرک
 این واقعه موهنه را سیاست کرد و یکی از دخترانش را به آقاخان فرزند و جانشین
 امام مقتول اسمعیلیه داد و او را حکمران قم و بلوکات نواحی آن از جمله ملات گردانید.

جای دیگر در ضمن وقایع سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ تا ۱۲۵۶/۱۸۴۰
 طغیان آقاخان در
 از این آقاخان ذکر می رفته است که گویا بر اثر اخلاق
 ۱۸۳۹ یا ۱۸۴۰

متکبرانه و بی اعتنائی حاجی عبدالحمید محلاتی که حاج
 میرزا آقاسی او را تحریک کرده بود آقاخان شورش می کرد و قلعه بم را متصرف
 شد اما مجبوراً به فیروز میرزا حاکم کرمان تسلیم گشت فیروز میرزا او را عنو
 و بطهران گسیل نمود. حاج میرزا آقاسی او را در مرگش خوب پذیرائی
 کرد و مجدداً بحکومت قم و مضافات برقرار نمود آقاخان محض اینکه آزاد
 و فارغ البال باشد عیال و اموال را از راه بغداد بکربلا فرستاده بود سپس شروع
 کرد بخردن اسبان قوی و چالاک و استخدام سواران شجاع و فداکار و چون
 تدارکاتش بانجام رسید از راه صحرا بجانب کرمان رهسپار شد باین عنوان که
 از خط بندر عباس خیال دارد بمکه عازم گردد و والی کرمان باین امر رضایت داده است
 شاهزاده بهمن میرزا بهاءالدوله که از قصد او اطلاع داشت

شکست او بدست بهمن
 میرزا او فرارش به
 هندوستان از راه لار
 ویرا تعاقب کرد در حالیکه بجانب شهر بابک و سیرجان
 رهسپار بود بوی رسید جدالی میان دو دسته بوقوع پیوست
 و هشت سوار از طرف شاهزاده و شانزده نفر از جانب آقا

خان کشته شد. بعد از یک جنگ خونین دیگر آقاخان مغلوباً بسوی لار گریخت
 و بعد از آنجا بهند رفت. در این مملکت یکی از اخلاف او موسوم باقاخان
 امروزه در کمال وسعت و با کثرت ثروت زندگانی نموده و محل اقامتش بمبئی

(۱) ر. ج. واتسن در تاریخ ایران خود از شورش فوق شرح نسبتاً کاملی میدهد

(صفحه ۳۳۱-۳۳۴) (۲) سلطان محمد شاه G. L. E. etc. در ۱۸۷۵ متولد شد. رجوع
 شود بکتاب «Who's Who» مقاله آقاخان. خاتمه مقاله استانیسلاس گویارد موسوم به «یکی

از رؤسای بزرگ ملاحظه در زمان صلاح الدین» در مجله آسیائی ۱۸۷۷

است مگر اوقاتی که در اسفار بی درپی و دور و دراز خود باشد.

جنبش بابیه
 نهضت طایفه بابیه یا مذهب بابی که در سالهای آخر عمر محمد
 شاه شروع شد یکی از وقایع بسیار مهم و جالب توجه بود
 و موضوع یک رشته ادبیات حجیم و مفصل است که نه فقط در فارسی و عربی بلکه
 به فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی و سایر السنه اروپائی . چون نمیتوان در
 این مجلد شرح کاملی از تاریخ پر سانحه و توسعه محیر العقول آن درج کرد و چون
 در زبان انگلیسی امروزه مواد بسیار برای کسب اطلاع و مطالعه موجود است
 (و بالعین آن در امریکا بوسیله زبان انگلیسی پیشرفت یافته اند) در این کتاب
 تاریخ آنها را تکرار نخواهم کرد . سید علی محمد باب در کتاب بیان خود که
 به فارسی است تاریخ ظهور خویش را ۲۳ می ۱۸۴۴ (۵ جمادی الثانیه ۱۲۶۰) یعنی
 درست هزار سال بعد از غیبت امام دوازدهم مهدی ع معین میکند و مدعی است که
 نسبت بآن امام بمنزله « باب » است . در این اظهار نه فکر و نه طرز بیان تازگی
 نداشت امام مهدی ع چهار « باب » داشته است که هنگام غیبت صغری یکی بعد از
 دیگری واسطه مابین او و امت بودند و شیخیه که باب نزد آنها تحصیلات
 دینی خود را تعقیب نمود معتقد بیک نفر « شیعه کامل » بودند که واسطه یا جدول رحمت
 میان امام غایب و مؤمنین است و باب از این عقیده شیخیه تقلید نمود . بعدها باب
 با اصطلاح پیروانش « بالاتر رفت » و ادعا کرد که « نقطه اعلی » یا « نقطه بیان »
 است سپس مدعی شد که خود قائم آل محمد است بعد گفت مؤسس شریعت جدیدی
 است و بالاخره گفت من مظهر خدا و مهبط روح پروردگارم بعضی از پیروانش
 بالاتر رفتند و خودشان را خدا و او را خدا آفرین خداند و یکی از آنها در
 حق بهاء الله گفت^۲

(۱) برای اطلاع بر ادبیات این طایفه تا سنه ۱۸۸۹ بجلد دوم از کتاب « بیانات یکنفر
 سیاح در کشف واقعه باب » که این جانب نوشته ام و در کمبریج بسال ۱۸۹۱ طبع گردیده
 است رجوع شود صفحه ۱۷۳ — ۲۱۱ و برای ادبیات بعد از سنه ۱۸۸۹ بکتابی که بنام
 « مواد لازمه برای مطالعه مذهب بابی » تالیف کرده ام مراجعه شود (کمبریج ۱۹۱۸)
 صفحه ۱۷۵ — ۲۴۳

(۲) این شعر در ورق (۲۴۴ a) نسخه خطی هشت بهشت ثبت و منسوب است به نبیل
 زرنندی که در روز وفات بهاء الله ۲۸ می ۱۸۹۲ در عکا خود را کشت :

«خلق گویند خدائی و من اندر غضب آیم بر برداشته پسند بخود تنك خدائی»
 هر چند نهضت بایه باعث خونریزی بسیار شد اما تقریباً تمام آن خونریزی
 ها بعد از وفات محمدشاه (۵ سپتامبر ۱۸۴۸) صورت وقوع یافت . باب این هنگام
 در یکی او قلاع ماکو محبوس بود و در خراسان و مازندران و سایر نقاط دستجات
 مسلح از پیروان او حرکت کرده ظهور مهدی منتظر و رجعت ائمه را خبر داده
 و باین ترتیب حملات دشمنان خود را که بواسطه وفات شاه و اغتشاشات و هر ج و
 مرج ممالک و باز دیار گذارده بود دفع میکردند و دشمنان را مرعوب میساختند .
 هنگام وفات محمدشاه افق تاریک بود . ناصرالدین میرزا

ناصرالدین شاه

۱۸۴۸ - ۱۸۹۶

ولیعهد در تبریز مقام داشت در غیاب او مادرش مهد علیا
 از روز وفات شاه تا ورود ناصرالدین میرزا در طهران

بر تق و فتق امور پرداخت حاج میرزا آقاسی که کاملاً منفور عامه بود نه تنها از صدارت افتاد
 بلکه مجبور شد بزایه شاه عبدالعظیم رفته پناهنده شود . در پایتخت اغتشاش شروع گشت و
 انقلابات سخت در بر وجود کرمانشاهان ، کردستان ، شیراز ، کرمان ، یزد و خراسان رویداد
 شاه که در این موقع ۱۷ سال بیش نداشت عاقبت در ۲۰

میرزا تقیخان

امیر نظام

اکتبر ۱۸۴۸ بمراکز وارد شد و همانشب تاج بر سر نهاد
 و میرزا تقیخان معروف بامیر نظام را صدر اعظم نمود . این شخص

علی رغم بستی نسب (پدرش سابقاً آشپز قائم مقام بوده) یکی از بزرگترین رجال
 و با شرفترین و لایقترین و هوشیارترین وزرائی است که ایران در عهد جدید
 داشته است ، واتسن با شوق تمام فریاد میزند که : «نمیتوان نسل جدید ایران را
 ست و فاسد گفت زیرا که لایق بوده است مردی مثل امیر نظام بظهور برساند» و برت-
 کرزن Hon. Robert Curzon در کتاب موسوم بامرستان و ارزنة الروم در حق او میگوید:
 «این شخص از تمام مأمورین عثمانی و ایران و روسیه و بریتانیای کبیر که اینوقت در
 ارزنة الروم حضور داشتند جالب توجهتر بود و با هیچیک از آنها قابل مقایسه نبود

(۱) رجوع شود به تاریخ ایران . ر . ج واتسن صفحه ۸ - ۳۵۷ (۲) در ۱۷

جولای ۱۸۳۱ تولد یافت . (۳) شرحی از این پدر و پسر معروف که هر دو لقب قائم مقام

داشته اند در ضمن احوال نشر نویسان مشهور جدید در قسمت سوم این مجلد دیده خواهد شد

(۴) تاریخ ایران صفحه ۲۶۴

در سه سالی که شاغل مقام صدارت بود کارهای بزرگ و نمایان برای ایران کرد اما ستاره درخشانی که در افق زندگی او طالع شده بود در برابر حسد و تیر و پیر و قبایش پنهان گشت واقعه غم انگیز قتل او که با کمال بیرحمی و قساوت در موقعیکه در عمارت قشقنگ فین نزدیک کاشان تبعید بود وقوع پیوست
قتل حزن انگیز
میرزا تقیخان
۹ جانوری ۱۸۵۲
 بیش از آن مشهور است که حاجت بتکرار داشته باشد ۱ اما وفاداری زانش را که خواهر منحصر بفرد شاه بود نمیتوان مسکوت گذاشت واتسن ۲ میگوید: «هیچیک از بانوانی که در دربار پادشاهان اروپا تربیت یافته و تاریخ عالم احوال آنها را ضبط کرده باشد با وجود ملاحظه درخشان ترین نمونه زناشوئی و نقوی و بزرگواری شوهرهای خود بیش از این محبت و ایثار نشان نداده اند که زن امیر کبیر نسبت بشوهر بدبختش نشان داد» معذک بر خلاف مواظبت خستگی ناپذیری که داشت از حاجی علی خان حاجب الدوله فریب خورد این شخص با آنکه زائد الوصف مرهون توجهات وزیر بود بالاخره در ۹ جانوری ۱۸۵۲ زندگی او را خاتمه داد.

بابی ها بهیچوجه میرزا تقیخان را دوست نداشتند و در قتل او هم نهایت کوشش را کرده بودند و مرگ ناگهانی او را معجز و انتقام خدائی میدانستند زیرا علاوه بر اقداماتی که بر ضد آنها کرده بود مشارالیه مسئول قتل باب محسوب میشد که در تبریز در ۹ جولای ۱۸۵۰ کشته شد اما باب که بهبوسی بیچاره بیش نبود شعاعهای روشن کرد که تا کنون خاموشی پذیرفته است و مخصوصاً شعاع تیره و مدیتهش آن چهار سال اول سلطنت ناصرالدین را روشن گردانید.

گوینو
 تاریخ کارهای بابیه را در شیخ طبرسی مازندران و زنجان و یزد و تبریز و سایر نقاط در سنوات ۱۸۴۹-۱۸۵۰ بهتر و دقیق تر از آنچه کنت گوینو در کتاب بی نظیر خود موسوم به **ادیان و مذاهب فلسفی در آسیای مرکزی** شرح داده و با تحقیق فوق العاده بیان کرده است نمیتوان برشته تحریر در آورد، من شخصاً راجع بایران بیش از هر مأخذی از آن کتاب استفاده کرده ام زیرا که هم از این کتاب و هم از یک ملاقاتیکه بر حسب اتفاق و از بخت نیک در

اصفهان نموده ام بر چگونگی مذهب بایه و سرگذشت تاریخی آنها آگاهی یافته و باین واسطه در جمع مستشرقین اولین باب شهرت بر رویم گشاده شد. گوینو مدتها در فرانسه مثل پیغمبریکه در ولایت خود باشد بقدر بود اما بعد از آنکه فرانسه مدتها او را فراموش کرد آلمان يك مجمع اتحاد گوینو تشکیل داد ۱ و چند کتاب در شرح احوال و تألیفات او ۲ منتشر شد.

دوره جنگجویی و خونریزی بایی ها از وقتی شروع شد که
سوء قصد
 سه نفر از آنها در ۱۵ اگست ۱۸۵۲ قصد کشتن ناصرالدین شاه نمودند و در نتیجه قتل عامی شروع گردید که در آن ۲۸ نفر از رؤسای بایه که کم و بیش دارای اهمیت بودند کشته شدند از جمله قرة العین شاعره معروف و صاحب حسن منظر و طبع سرشار در شکنجه سخت بدرود زندگانی گفت. ۳ بیشتر رؤسای بایی که باقی ماندند یا جلائی وطن کردند یا بغداد تبعید شدند و از آن پس هر چند مذهب مذکور رو بترقی گذاشت لیکن مرکز تبلیغات در خارج سرحد ایران یعنی بغداد ادرنه و قبرس و عکا بود.

در اینجا لازم نیست که از علل و چگونگی جنگ کوتاه
جنگ ایران و انگلیس
 ایران و انگلیس (۱۸۵۶-۷) که علتش تصرف هرات بتوسط
 ایرانیان بود ذکر کرد.

این جنگ از تسخیر جزیره خارک خلیج فارس در ۱۸۵۶ بتوسط انگلیسها شروع شد و با معاهده پاریس مورخه ۲۳ مارچ ۱۸۵۷ که میان لرد کاولی و فرخ خان منعقد شد خاتمه پذیرفت هر چند بواسطه نواقص وسائل استخبار یکماه بعد از معاهده

(۱) تاریخ تاسیس ۱۸۹۴ است. (۲) من دو جلد از آنها را در دست دارم که تالیف اودویگ شمان است یکی Eine Biographie و دیگری Quellen und unterchungen (استراسبورگ ۱۹۱۳ و ۱۹۱۴) مجله ماهیانه اروپا شماره ۷ مورخه ۱ کتبر ۱۹۲۳ يك شماره مهمی مخصوص احوال کنت گوینو انتشار داده که در صفحه ۱۱۶ الی صفحه ۱۲۶ آن مقاله بسیار خوبی بقلم ولادیمیر مینیورسکی تحت عنوان گوینو و ایران مندرج است بعد از آن مقاله صفحه (۱۲۷ - ۱۴۱) صورتی از تألیفات منتشره و غیر منتشره او نوشته شده و تاریخ زندگانی او تحریر یافته و شمه از نهضت طرفداران گوینو در آلمان و فرانسه مسطور است.

(۳) رجوع شود بدو کتاب ذیل تالیف اینجانب « بیانات یکنفر سیاح » جلد دوم صفحه ۳۲۶-۳۳۴ و « موادلزله برای مطالعه مذهب بایی » صفحه ۲۶۵-۲۷۱

هم خصومت ادامه داشت . ختم این جنگ برای انگلیس خیالی بعوقوع بود زیرا که مقارن وقت مبادله عهدنامه ها شورش هندوستان شروع شد .

از تجربه این جنگ معلوم گردید که لازم است میان انگلستان
تأسیس تلگراف و هند روابط استخباریه بهتری موجود باشد و بهمین واسطه

در ۱۸۶۴ در ایران تلگراف دائر گشت و در سنوات ۱۸۷۰ و ۱۸۷۲ توسعه کامل یافت بنا بر قول سرپرستی مونسورث سایکس (که تاریخ ایرانش ^۱ کتاب منحصر بفردی است که اوضاع این مملکت را از سال ۱۸۵۷ تا سنه ۱۹۲۱ در بردارد) ایجاد این مؤسسات مهمترین عامل انقلاب ^۲ ایران محسوب میشود .

از جمله عواملی که در تجدید اوضاع ایران تأثیر کرد توسعه
عوامل تجدید آور دیگر چاپخانه بود (که نخستین دفعه عباس میرزا در حدود سال

۱۸۱۶ یکدستگاه آن را در تبریز دائر نمود) و از نتایج آن تعمیم و ترویج ادبیات و روزنامه نگاری است که از سنه ۱۸۵۱ ^۳ باهستگی شروع شد و در ایام انقلاب ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ و بعد از انقلاب روسیه توسعه کامل گرفت دیگر تأسیس دارالفنون و ترویج علوم و تعلیمات اروپائی و دیگر سفر سه گانه شاه باروفا در سنوات ۱۸۷۳ و ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ . اما در این تردید هست که آیا خود سلطان یا همراهانش از مشاهداتی که هنگام گردش در اروپا کردند اینقدر استفاده نمودند که ادبیات ایران از شرح سفرنامه او انتفاع ادبی برد ^۴

ناصرالدین شاه هنگام جلوس ۲۴ ذوالقعدة ۱۲۶۴ (۲۰ اکتبر
قتل ناصرالدین شاه
۱۸۴۸) کمی بیش از ۱۷ سال داشت و ۵ می ۱۸۹۶ که در
۵ می ۱۸۹۶
سال ۱۳۱۳ هجری قمری واقع میشد سال پنجاهم سلطنت او
بود چهار روز قبل از این تاریخ هنگامیکه تدارکات لازمه برای جشن سال پنجاهم
پادشاهی او مهیاشده بود به تیر میرزا رضای کرمانی یکی از شاگردان سید جمال الدین
افغانی در حرم شاه عبدالعظیم مقتول گردید . و قایعیکه منجر باین حادثه شد و عامل

(۱) مخصوصاً مراجعه کنید بچاپ دوم که اضافاتی دارد و در سال ۱۹۲۱ نوشته شده است در جلد دوم صفحه ۵۲۶ مؤلف ماه مارچ را تاریخ تحریر کتاب نوشته است . (۲) کتاب مذکور جلد دوم صفحه ۳۶۹ (۳) رجوع شود بصفحه ۱۰ از کتاب اینجانب موسوم به «شعر و مطبوعات در ایران جدید» که در این موضوع کاملاً بحث شده است .

واهمیت آنهارادر کتاب: تاریخ انقلاب ایران ۱۹۰۵—۱۹۰۹ بتفصیل ذکر کرده‌ام.

نظافه انقلاب بذر انقلاب از تاریخ آخرین سفر شاه بفرنگستان پاشیده شده

و حتی روئیده بود زیرا که در سفر مزبور امتیازات مضره

تفویض گردید و این امتیازات خاصه امتیاز تنباکو (۱۸۹۰) وسیله تحریک ناخشنودی

های سیاسی گردید و نخستین نمایش این عدم رضایت در شورش تنباکو (۱۸۹۱)

شروع شد و در انقلاب ۱۹۰۵ بدرجه‌اعلی رسید. روابط سیاسی ایران بادول خارجه

مخصوصاً روس و انگلیس ماده و مرکز تاریخهای پلتیکی از قبیل تاریخ سرپرسی

مولسورس سایکس است اما ما اگر از آن صرف نظر نمائیم عهد ناصرالدین شاه را

بطریق ذیل میتوانیم خلاصه کنیم. چهار سال اول سلطنت او (۱۸۴۸—۱۸۵۲)

بواسطه جوشش مذهبی بایه اهمیت داشت و شش سال آخر

دوره پادشاهی او از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶ بسبب غلیان پلتیکی دارای

اهمیت بود و در عهد جانشین او با انقلاب عمومی منجر گردید اما

سالهای وسط عهد ناصرالدین شاه علی الظاهر دوره امن و آسایش

نسبی بود. از خوشبختی من در اواخر این عهد با ایران سفر کردم (۸-۱۸۸۷)

و موفق شدم که بقایای اعصار متوسطه تاریخ ایران را تماشا کنم. هیچ واقعه نامطبوعی

اتفاق نیفتاد میگویند این امنیت در بدو امر بواسطه تشبیه و سیاست سخت و دهشت

انگیز بدکاران و دزدان باین پایه رسید ولی موقع مسافرت من دیگر از آن قسم

تشبیهات مشاهده نمی گشت و در تمام مدت توقفم در ایران هیچ واقعه خاصی از

این قبیل نشنیدم. اما در خارج شهر شیراز ستونهای عفریت آسانی از صابوچ بنظرم

رسید که استخوان انسانی از خلال آن نمایان بود و از دوره حکمرانی سخت و

خشن فرهاد میرزای معتمد الدوله عموی شاه شهادت میداد. لیکن خود شاهزاده

را من مردی مؤدب و ظریف و دانشمندی فریفته کناب یافتم. چنانکه گفتم محیط

محیط قرون وسطی بود: بزحمت سخنی از سیاست و ترقی مسموع می افتاد و

مذاکرات غالباً بعرفان و الهیات و ادیان متوجه میشد. با حرارت ترین گفتوهای

پلتیکی راجع بود به جانشینان محمد رسول الله ص: یعنی سیاست قرن هفتم میلادی.

فقط بواسطه خواندن روز نامه های ایران و اطلاع و جریده اختر منطبه اسلامبول

که بیشتر محرك و مهیج بود میل ضعیفی برای فهمیدن حوادث خارجه تولید

سالهای پر حادثه
ابتداء و انتهای عهد
ناصرالدین شاه

یافته بود. اما در کرمان فقط هفته يك چا پار ما را بادزبای خارج مربوط میساخت .
 چقدر این اوضاع با اغتشاش ۱۸۹۱ و طوفان خشمناك ۱۹۰۵
 سالهای طوفانی از ۱۸۹۱ الی ۱۹۱۱ و خطر روسیه که در عید فصح همین سال شروع
 شد و عموم اوضاع را بفاج مرگ دچار کرد و جنگ بین
 المللی که ایران را عرصه تاخت و تاز سه سپاه خارجی و میدان دسائس بی انتها
 کرد متفاوت و متغایر بود! سقوط امپراطوری روسیه ایران را از کابوسی که
 یکقرن بروی فشار میآورد رهائی داد و بنظر ها چنین آمد که انتقام بی احترامی
 است که روسها در آپریل ۱۹۱۲ نسبت بمرقدمطهر رضوی نمودند از طرفی هم
 بهم خوردن قرار داد ایران وانگلیس که در نتیجه آن فشون و مستشاران انگلیس
 خارج شدند ایران را بخود وا گذاشت تا چنانکه میتواند و میخواهد آتیه خود را
 تمثیت و ترتیب دهد.

پس از آنکه ناصر الدین شاه بضرر ششلول از پای در آمد
 جانشینان ناصر الدین پسرش مظفر الدین شاه بر تخت ایران جایگزید (۱۸۹۶ -
 شاه ۱۹۰۷) و مشروطه را بمات داد و نوه اش محمدعلی شاه
 که سعی کرد اساس مشروطه را منهدم سازد در ۱۶ جولای ۱۹۰۹ بدست ملیون
 فاتح خلع شد و اکنون در نواحی اسلامبول زندگی میکند .
 بعد از قتل ناصر الدین شاه سلسله قاجار ضعیف شد و اختیارات از قاجاریه
 منتزع و بدست ملت افتاد .

(۱) یکسال درمیانه ایرانیان (لندن: ۱۸۹۳ac. Black) این کتاب سالهاست از طبع خارج
 شده و امروز خیالی کمیاب است .